

عرفا و شعرایی چند از بلخ در هند

شریف حسین قاسمی*

دوستی و هم‌بستگی هند با کشور دوست و دوست داشتنی افغانستان کنونی خیلی قدیمی و مداوم بوده است. حتی تاریخ هم نمی‌تواند به ما کمک کند که نقطه آغاز این روابط باهمی را به درستی پی‌بیریم.

هزارها نفر افغانی و هندی در دوره‌های مختلف تاریخ از کشورهای یکدیگر دیدن کردند. به علاوه تعداد زیادی مردم این دو کشور همسایه در کشورهای یکدیگر سکونت دائمی گزیدند. ما صدها نفر شاعر، نویسنده، عارف، عالم و عامی را می‌شناسیم که از نواحی مختلف افغانستان مثل کابل، قندهار، هرات، غزنی، بلخ، جلال‌آباد و غیره روی به هند آوردند و خدمات شایانی را در زمینه‌های مخصوص خود انجام دادند.

بلخ، یکی از شهرهای افغانستان را ما هندی‌ها و دوستداران فارسی و عرفان نمی‌توانند از یاد ببرند. مولانا جلال‌الدین رومی عارف نامدار و مفسر درس همزیستی اسلام از همین بلخ برخاسته و خانواده حضرت امیر خسرو دهلوی شاعر و نویسنده معروف فارسی و عرفان دوست هندی به همین بلخ تعلق داشت. بلخ منطقه‌ای قدیمی و تاریخی است. این منطقه شاهد نشیب و فراز دامنه‌داری بوده است و شاید سرنوشت هر شهری بزرگ همین است. هخامنشیان این ناحیه را باختریس (Baxtris) و یونانی‌ها باکترا (Baktra) می‌خواندند. این شهر مرکز بزرگ بودایی‌ها بوده و سپس پرچم اسلام در اینجا به اهتزاز آمد و صدای قال الله و قال الرسول در هر گوشه و کنار آن طنین

* استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

انداز شد. تاریخ بلخ حاکی از این حقیقت است که جاه‌طلبان این دیار را تاراج کردند و برخی در آبادانی این شهر کوشا می‌بوده‌اند. شهرهایی زیاد نیستند که در قدیم دربارهٔ جغرافیای سیاسی و اجتماعی آنها آثاری مستقل نوشته شده باشند، ولی صفی‌الدین واعظ بلخی کتابی دربارهٔ تاریخ بلخ را در سال ۶۱۰ هجری به زبان عربی تألیف کرد که حالا شاید مفقودالثر است. خوشبختانه عبدالله محمد بن حسین بلخی آن را در سال ۶۷۶ هجری به فارسی برگرداند. این ترجمه به نام فضایل بلخ اکنون در اختیار ماست. از این کتاب می‌توان عظمت و شکوه رفتهٔ تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و علمی و ادبی بلخ را دریافت کرد. به قول صفی‌الدین واعظ در بلخ بیشتر از یک‌هزار مسجد، چهارصد دانشکده، نهصد مدرسه وجود داشت و ۱۵۰۰ نفر مفتی زندگی می‌کردند.^۱ اگر این آثار را معتبر بگیریم، بلخ شهری نبوده بلکه منطقه‌ای بزرگ و گسترده بوده و در آن زمان به عنوان مرکز عظیم‌الشان علم و فضل به ظهور رسیده بود.

از همین مرکز علم و فضل، عالمی به نام مولانا برهان‌الدین محمود بلخی بن ابی‌الخیر السعدالبلیخی در دوران حکومت غیاث‌الدین بلبن (م: ۶۸۶ ه/ ۱۲۸۷ م.) پادشاه مقتدر مملوک به هند رسید. او عالم معروف معارف اسلامی و دانشمندی برجسته بود و به سماع رغبت زیادی داشت. درباره‌اش گفته‌اند که:

”جامع بود میان علوم شریعت و طریقت“^۲.

مولانا کمال‌الدین زاهد که یکی از مشایخ حدیث و استاد حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا، عارف نامدار چشتی، و در علم و عمل و دیانت و قال و حال بی‌نظیر بود، از جمله تلامذهٔ شیخ برهان‌الدین بلخی بوده است.^۳

علاوه بر این، نظر به علم و دانش مولانا برهان‌الدین بلخی، پادشاه مملوک آن دوره غیاث‌الدین بلبن بعد از نماز جمعه به منزل مولانای نامبرده می‌آمد، تا از محضر این عالم برجسته کسب فیض کند.

۱. تذکرهٔ علمای بلخ: پرفسور نذیر احمد، اردو ترقی بورد، دهلی‌نو، جولایی ۱۹۸۹ م.

۲. رحمان علی: تذکرهٔ علمای هند، نولکشور، لکهنو، ص ۳۲.

۳. حبیب‌الله: ذکر جمیع اولیای دهلی، تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، چاپ تونک، ص ۱۵.

۴. برنی، خواجه ضیاء‌الدین: تاریخ فیروزشاهی، تصحیح شیخ عبدالرشید، ۱۹۵۷ م، ص ۴۶.

حضرت نظام‌الدین اولیا در مجالس عرفانی خود چند مرتبه به ذکرش پرداخته و فضایل علمی و شخصی او را بیان کرده است. اغلب این است که وی آنچه درباره‌اش گفته، از استاد خود مولانا کمال‌الدین زاهد که شاگرد مولانای بلخی بود، شنیده است. باید عرض شود که بیشتر مؤرخین و تذکره‌نگاران دیگر از اظهارات حضرت خواجه درباره مولانا برهان‌الدین بلخی نقل و اقتباس کرده‌اند.

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا روزی در مجلس خود، حکایات مردان حق را بازگو می‌کرد. او در این ضمن گفت:

در عهد قدیم (یعنی قبل از دوره زندگانی خود خواجه نظام‌الدین اولیا) چهار تن برهان لقب، از ملک بالا در دهلی آمدند. از آن چهار برهان، یکی برهان بلخی بود، دوم برهان کاشانی. احوال دو برهان دیگر از خاطرش رفته بود. حضرت خواجه نظام‌الدین برهان کاشانی را دیده بود.^۱ ولی از اظهارات حضرت خواجه چنین استنباط می‌شود که وی برهان‌الدین بلخی را ندیده بود، ولی چنان‌که عرض شد، احوال او را از بزرگان سلسله خود شنیده بود زیرا که برهان‌الدین بلخی با عرفای سلسله چشتی ارتباط نزدیکی داشت و هم استاد مولانا کمال‌الدین زاهد استاد حضرت نظام‌الدین اولیا بود.

مولانا برهان‌الدین بلخی از جمله علمای سرآمد و نوادر استادان دوره غیاث‌الدین بلبن، درس می‌داد.^۲ او مشارق الانوار را که انتخاب ۲۲۴۶ حدیث از صحیح مسلم و بخاری است، از مصنف آن مولانا رضی‌الدین حسن صغانی^۳ سند کرده بود.^۴

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا در مجلسی دیگر باز درباره بزرگی مولانا برهان‌الدین بلخی به عرض حضار گرامی رساند که:

۱. سجزی دهلوی، حسن علای: فوائد الفوائد، چاپ ایران، ص ۲۳۰.

۲. امیر خورد کرمانی: سیرالاولیا، پاکستان، ص ۵۹۲.

۳. صغانی در سال ۵۲۷ هـ/ ۱۱۸۱ م. در بدایون در آتارپرادش کنونی هند متولد شد. از آنجا به لاهور و سپس به بغداد رفت. خلیفه عباسی‌الناصر (۶۲۲-۵۷۵ هـ/ ۱۲۲۵-۱۱۸۰ م) او را به عنوان سفیر به دربار ایلتمش فرستاد. مولانا بعد از آن در سال ۶۲۴ هـ/ ۱۲۲۶ م. به بغداد برگشت و دو مرتبه در سال ۶۳۷ هـ/ ۱۲۳۹ م. به عنوان سفیر به هند آمد و در سال ۶۳۷ هـ/ ۱۳۵۲ درگذشت.

۴. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبارالاکابر فی اسرارالابرار، ص ۵۲.

خود مولانا برهان‌الدین بلخی روزی حکایت کرد که: من خرد بودم به قیاس پنج شش ساله کم و یا بیش. با پدر خود راه می‌رفتم. مولانا برهان‌الدین مرغینانی^۱ صاحب هدایه پیدا شد. پدرم نمی‌خواست با مرغینانی رو به رو شود. پس او به کوچهای گریخت و من به جای خود ماندم. چون کوبه مولانا برهان‌الدین مرغینانی نزدیک رسید، من پیش رفتم و سلام عرض کردم. مرغینانی در من تیز بدید و گفت: من در این کودک نور علم می‌بینم. من این سخن او را شنیدم و پیش رکاب او روان شدم. او باز گفت: خدای تعالی مرا همچین می‌گویاند که این کودک در روزگار خود علامه عصر خود خواهد شد. من این سخن را شنیدم و همچنان پیش می‌رفتم. باز مولانا برهان‌الدین مرغینانی فرمود: خدای تعالی از من همچین می‌گویاند که این کودک چنان بزرگ شود که پادشاهان بر او بیایند.^۲

و این پیش‌بینی او درست درآمد. برهان‌الدین بلخی بالأخره علامه عصر خود شد و پادشاه وقت، بلبن، به خدمت او می‌رسید.

حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا سپس افزودند که مولانا برهان‌الدین بلخی را با وفور علم، کمال صلاحیت هم بوده است. او می‌گفت که خدا مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره. از وی پرسیدند که آن کدام کبیره است؟ گفت: سماع چنگ که آن بسیار شنیدم و این ساعت بشنوم اگر باشد.^۳

تمایل مولانا برهان‌الدین بلخی به سماع نشان می‌دهد که او با این که در سلسله چشتی، که سماع در آن رایج و جایز است، مرید نبود ولی با بزرگان این سلسله مثل قاضی حمیدالدین ناگوری و غیره محشور بوده و با آنها در مجالس سماع شرکت می‌کرده است.

۱. برهان‌الدین لقب علی بن ابی‌بکر بن محمد بن عبدالجلیل مرغینانی از فقه‌های قرن ششم هجری/دوازدهم میلادی است.

۲. سجزی دهلوی، حسن علای: فوائدالفوائد، چاپ ایران، ص ۲۸۴.

۳. همان.

علاوه بر این حضرت خواجه نظام‌الدین اولیا شوخی‌ای از مولانا برهان‌الدین هم نقل می‌کند. به قول وی: باری شیخ محمد اجل سرزی از غزنین به بلخ آمد. از بازاری رد می‌شد که در آنجا مولانا برهان‌الدین بلخی ایستاده بود. مولانا برهان‌الدین، شیخ محمد اجل را دیده فکر کرد که آیا اولیاءالله این چنین دراز بالا و فریه هستند. همین که این فکر به خیالش رسید، شیخ محمد اجل سرپس کرد و گفت: میراث پدر خود خورده‌ام که چنین فریه شده‌ام. چون مولانا برهان‌الدین بلخی این حرفهای شیخ محمد اجل سرزی را شنید، پیش شیخ مذکور رفت و قدمش را بوسید^۱ و اظهار معذرت کرد. مولانا برهان‌الدین بلخی کتابخانه‌ای هم در دهلی که در آنجا سکونت گرفته بود، احداث کرده بود. بدیهی است که یک نفر معلّم و استاد باید کتابخانه‌ای داشته باشد. در این کتابخانه نسخه خطی اربعین رازی به خط خود مؤلف وجود داشت^۲. شیخ عبدالحق محدّث دهلوی اضافه می‌کند که مولانا برهان‌الدین بلخی شاعر هم بود و در بعضی مآخذ شعرهای درویشانه‌ای از وی نقل شده است. محدّث دهلوی این بیتش را در اخبارالاخیار نقل کرده است^۳.

گر کرم‌ت عام شد رفت ز برهان عذاب

ور به عمل حکم شد وه که چه‌ها دیدنیست

مولانا برهان‌الدین بلخی در عهد حکومت سلطان کیقباد نوّه بلبن که جانشین پدر بزرگ خود شد، در ششصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد و در نزدیکی حوض شمسی در قطعّه زمینی به نام تختّه نور در ناحیه مهرولی در دهلی دفن شد^۴. جالب این است که مردم این دیار خاک قبر او را به اطفال می‌خوراند تا سبب مزید فتح علم گردد و از این جهت قبر او از پایان شکسته می‌ماند^۵. خود این عمل مردمان نشان می‌دهد که

۱. امیر خورد کرمانی: سیرالاولیا، پاکستان، ص ۳-۵۸۲.

۲. به قول شهاب‌الدین ادهمی: در آن نسخه دو صفحه متّصل از اوّل تا آخر همین کلمه الله نبشته بود. چنین آورده‌اند که در وقت کتابت این کتاب ذکر حق جل و علی برو مستولی بود. هر چه می‌خواست که بنویسد، همین کلمه الله نبشته می‌شد. رک: سیرالاولیا، ص ۵۴۹.

۳. محدّث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۳.

۴. تاریخ فیروزشاهی، ص ۴۶؛ رحمان علی: تذکره علمای هند، ص ۳۲؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۵.

۵. محدّث دهلوی، شیخ عبدالحق، اخبارالاخیار فی اسرارالابرار، ص ۵۳؛ ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۵.

مولانا برهان‌الدین بلخی بنابر علم و دانشی که داشته، در عموم مردم هم مورد احترام قرار گرفته بود.

عارف دیگری از بلخ در هند داریم که در قرن هفتم هجری/سیزدهم میلادی در استان بیهار هند مشغول رشد و هدایت بود. آن شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی است که از بزرگترین خلفای شیخ شرف‌الدین یحیی منیری از سلسله فردوسی بود. او در پیروی از مرشد خود نامه‌های زیادی به وابستگان خود نوشت و آنها را در امور مذهبی و عرفانی راهنمایی کرد. کلام وی غایت جزالت و نهایت شیرینی داشت. خودش جذبه قوی داشته.

به علاوه شیخ حسین بن معز بلخی برادرزاده شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی در دهلی اکتساب علم کرد و سپس در حلقه مریدان شیخ شرف‌الدین یحیی منیری فردوسی درآمد.

این خانواده از بلخ تاکنون در استان بیهار مورد احترام و تقلید قرار می‌گیرد. آنهایی که می‌خواهند امور عرفانی را به درستی درک و برای دیگران تفسیر کنند تاکنون به آثار شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی رجوع می‌کنند. نسخه‌های خطی مکتوبات این عارف ربّانی تاکنون در کتابخانه‌های هند و خارج از هند نگهداری می‌شوند.

شیخ شرف‌الدین یحیی منیری، شیخ مظفر بلخی را فوق‌العاده دوست داشت. تعداد زیادی نامه از شیخ منیری به مرید و خلیفه خود شیخ مظفر بلخی وجود دارند که مناسبات نزدیک مابین مرشد و مرید را نشان می‌دهند.

عبدالرحیم خان خانان فرزند بیرم خان را همه به عنوان یک امیر با شکوه جهانگیر پسر اکبر شاه و سرپرست زبردست علم و فضل و هنر و دانش شناخته‌اند. صدها نفر شاعر و نویسنده و دانشمند و عارف و عالم از سرپرستی سخاوت‌مندانه وی بهره بردند. عبدالباقی نهبانندی در اثر ضخیم خود مآثر رحیمی، احوال تعداد زیادی از اهل ذوق را که به دربار این دولتمرد جهانگیر تعلق داشتند، نوشته است.

یکی از شعرای فارسی که به قول نهبانندی از قبه‌الاسلام بلخ بود، به سرپرستی خان خانان زندگی می‌کرد اسمش مولانا وامق بلخی بود که به وسیله شیخ الشیوخ شیخ علم الله به ملازمت این سپهسالار رسیده و در مدح خان خانان قصایدی سروده و

به فراغت در هند به سربرده بود. مولانا وامق طبعش به سیر و صحبت به غایت مایل و در محبت و وفا بی‌مثل و مانند بود. نهاوندی چند بیت از دو قصیده او را هم در مآثر رحیمی نقل کرده است که نشانگر مهارت این شاعر بلخ در شعر و شاعری است. دو بیت وامق در اینجا آورده می‌شود:

آسمان گو، زهر قاتل ریز در ساغر که ما

سوده الماس حسرت در کباب افکنده‌ایم

اهل معنی رونق طغرای دفتر کرده‌اند

آنچه ما مطبوع گویان از کتاب افکنده‌ایم^۱

ابو‌ابراهیم الله‌یار بن حاجی محمد یار بن حاجی میرزا محمد متخلص به نصیبی و عشاق شاعر فارسی‌سراست که در دوره سلطنت اورنگ‌زیب عالمگیر از بلخ به هند مهاجرت کرد. احوال مفصل او از مأخذی به دست نیامده، ولی دیوان شعر او مشتمل بر تنها قصایدی است که در حمد، نعت، منقبت، مدح امام ابوحنیفه، خواجه بهاء‌الدین نقشبند، خواجه احرار، شیخ برهان‌الدین، اورنگ‌زیب و شاهزاده اعظم پسر اورنگ‌زیب سروده شده‌اند. او خودش در مقدمه این دیوان نوشته است که روزگار شباب و ایام اکتساب به جهالت و گمراهی به سر شد.^۲

بیشتر قصاید او در پیروی شعرای معروف فارسی مثل انوری، اثیر اخسیکتی، کمال اسماعیل، فریدالدین عطار، خاقانی، ابوالفرج رونی، سیف‌الدین اسفرنگی، عصمت‌الله بخاری، سلمان ساوجی، سنایی، مسعود سعد سلمان، رشید و طواط، ابوالمفاخر رازی، عرفی، رضی نیشابوری، ظهیر فاریابی، حسن غزنوی، بدر چاچی، سعدی شیرازی، مجدهمگر، مجیر بیلقانی، امیر خسرو دهلوی، ازرقی، عراقی، امیدی، عنصری، سعید هروی، غضایری رازی، پوربهای جامی و غیره ساخته شده‌اند که نشان می‌دهد که اصل هنر این شاعر تقلید و تتبع بوده است.

۱. باقی نهاوندی، ملّا عبدالباقی (م: ۱۰۴۵ هـ): مآثر رحیمی، به اهتمام [دکتر] عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و

مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۱۸ هـ.ش، بخش سوم.

۲. دیوان نصیبی، کتابخانه انجمن آسیای بنگال، شماره ۷۹۴.

به علاوه تقلید از این شعرای متعدد ترجمان این حقیقت است که نصیبی ادبیات منظوم کلاسیک فارسی را با توجه مطالعه کرده بود.

در پایان سخن باید به این حقیقت تاریخی هم اشاره شود که شاهجهان پادشاه تیموری در سال ۱۰۵۶ هجری بلخ را فتح کرد. جشن یک هفته طولانی به این مناسبت برگزار گردید و شعرا در تهیت این فتح قصایدی ساختند و قطعات تاریخی سرودند. چون امیرالامرا علی مردان خان سهم شایسته در فتح بلخ داشته، امانی کرمانی این تاریخ یافت:

چون شاهجهان ز بلخ شد تاج ستان جستم تاریخ فتح بلخ از وجدان
پیدا شده تاریخ ز نام سردار یعنی تاریخ شد علی مردان خان
(۱۰۵۶ هجری)

نصیرای شیرازی شاعری دیگر است که قطعه تاریخ به همین مناسبت سرود و از شاهجهان صله و جایزه یافت. این قطعه به قرار زیر است:

شکر الله کز عنایات خداوند جهان
کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب
بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان
آنکه کرد او را جهان از جمله شاهان انتخاب
گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران
ایزد او را کرد در کشور ستانی کامیاب
در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگذرد
گیرد اقبالش جهان را صبح پیش از آفتاب
سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر
گفت با طبعش ز راه تعمیه کای نکته یاب
«والی توران» برآر از «ملک توران» وانگهی
«ثانی صاحبقران» بنشان به جایش کن حساب^۱
(۱۰۵۶ هجری)

شاهجهان نتوانست بلخ را تا دیر نگهدارد و بالآخر به والی توران سپرد.

۱. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر: کاروان هند، مشهد، ۱۳۶۹ ه. ش.، ج ۲، ص ۱۴۳۶.

دربارهٔ علما و شعرا و عرفا و دانشمندانی که از بلخ به هند آمدند باید کارهای تحقیقی انجام گیرد تا بدانیم که هند با آن منطقهٔ قدیمی و تاریخی چه روابط گستردهٔ علمی و ادبی داشته است.

منابع

۱. امیر خورد کرمانی (محمد بن مبارک حسینی کرمانی دهلوی): سیرالاولیا، چاپ پاکستان.
۲. باقی نهاوندی، ملّا عبدالباقی (م: ۱۰۴۵ هـ): مآثر رحیمی، به اهتمام [دکتر] عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۱۸ هـ.ش.
۳. برنی، خواجه ضیاءالدین: تاریخ فیروزشاهی، تصحیح شیخ عبدالرشید، دانشگاه اسلامی علیگره، ۱۹۵۷ م.
۴. حبیب الله: ذکر جمیع اولیای دهلی، تصحیح پرفسور شریف حسین قاسمی، مؤسسه تحقیقاتی عربی و فارسی راجستان، تونک، هند، سال چاپ... .
۵. خواجه حسن دهلوی، نجم الدین حسن بن علای سجزی (م: ۷۳۷ هـ) (جامع): فوائد الفوائد، به تصحیح محمد لطیف ملک، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش.
۶. رحمان علی: تذکرهٔ علمای هند، نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۴ م.
۷. گلچین تهرانی، احمد گلچین معانی بن علی اکبر (ت: ۱۲۹۵ ش): کاروان هند، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی - مشهد، دو جلد، چاپ اول ۱۳۶۹ هـ.ش.
۸. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق: اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، مطبع محمدی، دهلی، ۱۱ شعبان ۱۲۸۳ هجری.
۹. نذیر احمد، پرفسور: تذکرهٔ علمای بلخ، اردو ترقی بورد، دهلی نو، جولایی ۱۹۸۹ م.